

ایران پُرمسایه و سیاست خارجی چندهمسایگی

محسن خلیلی^۱ (استاد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

khalilim@um.ac.ir

چکیده

ایران، کشوری است پرمسایه؛ با همسایگانی گونه‌گون و ناهمانند. گونه‌گونی همسایگی دربرگیرنده‌ی گوناگونی ویژگی‌های جغرافیایی، منزلت‌های استراتژیک، وابستگی‌های سیاسی، دغدغه‌های امنیتی، و خصلت‌های ژئواکونومیک است؛ و، ناهمانندی همسایگی، دربرگیرنده‌ی خصلت‌های فرهنگی و تاریخی و تمدنی بسیارناهمانند است که همسایگان پانزده‌گانه‌ی ایران را، به حوزه‌های بسیارناهمگون، تبدیل کرده است. درپیش‌گرفتن یک سیاست خارجی چندگانه‌گرا و برگشتن از یک سیاست خارجی تک‌چهره، پیش‌انگاشته‌ی نوشتار پیش‌رو است. هدف بنیادین نوشتار، افزون بر توصیف وضعیت سیاست خارجی ایران، تجویز تغییر در ماهیت و عملکرد سیاست خارجی ایران پس‌انقلاب اسلامی است. برای برآوردن منظور نوشتار، نگارنده با برساختن سه مقوله‌ی کشور میانه‌گاهی، کشور راهرویی، کشور پیوندی کوشش کرده است تا نشان دهد که کشور چندمنطقه‌ای/ فرامنطقه‌ای ایران، نمی‌تواند از یک منطق و رفتار در سیاست خارجی، بهره‌گیری نماید؛ به‌ویژه آن‌که، سیاست خارجی انقلابی ایران پس‌انقلاب، برچسب تک‌راستایی خورده است. در نوشتار، از یک بسته‌ی مفهومی بر ساخته، بهره‌گیری شد تا نشان داده شود که تجویز نگارنده برای ترک سیاست خارجی تک‌چهره و درپیش‌گرفتن سیاست خارجی چندچهره، مستدل است. بن‌مایه‌ی روش‌شناختی نوشتار، تجویز است؛ بنابراین، ماهیت پژوهش، هنجاری است. یافته‌ی تجویزی نوشتار، توصیه به ترک تک‌راستایی در سیاست خارجی

۱. این نوشتار، برگرفته از پیشنهادی پژوهشی «یجاد شاخه‌ی سیاست خارجی چندهمسایگی در دانشگاه فردوسی مشهد» است که در معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد، پذیرفته شد. نوشتار حاضر، بخشی از دست‌آورد پژوهش مصوب است که در دوره‌ی فرصت مطالعاتی (دانشگاه آلبرتا، ادمونتون، کانادا، ۱۵ بهمن ۱۳۹۷ تا ۱۵ بهمن ۱۳۹۸ = ۴ فوریه‌ی ۲۰۱۹ تا ۴ فوریه‌ی ۲۰۲۰) به سرانجام رسید. نگارنده، سپس گزار همراهی‌های بسیار لطف‌آمیز جناب آقای دکتر احمدرضا بهرامی (معاون پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد) و راهنمایی‌های استادانه و دانش‌ورزانه‌ی جناب آقای دکتر مجتبی مهدوی اردکانی (استاد علوم سیاسی دانشگاه آلبرتا) است.

انقلابی و درپیش‌گرفتن سیاست خارجی پساانقلابی چندراستایی است. نقطه‌ی آغاز سیاست خارجی پساانقلابی چندراستا، درافکندن سیاست خارجی چندهمسایگی است. **کلیدواژه‌ها:** ایران، همسایگان، سیاست خارجی، چندهمسایگی.

مقدمه

ایران، پس از چین، پرهمسایه‌ترین کشور دنیا است، در همسایگی با پانزده کشور؛ افغانستان، پاکستان، عراق، ترکیه، بحرین، عمان، کویت، قطر، امارات متحده‌ی عربی، عربستان سعودی، روسیه، آذربایجان، ترکمنستان، ارمنستان، قزاقستان. موضوع سیاست خارجی یک کشور با چندهمسایه، نقش‌مایه‌ی (موتیف) بنیادین نوشتار است. البته، نگاه درست‌تر آن است که سیاست خارجی همسایگی ایران، با سیاست خارجی کشورهای همچون چین و برزیل، که بسیار پرهمسایه هستند، همسنجی شود تا دست‌آمد نوشتار، کاربردی‌تر گردد؛ ولی، ناهمانندی‌های فراوان میان چین و برزیل با ایران (و حتی میان چین و برزیل) و همچنین، گنجایش نوشتار، سبب می‌شود در این نویسه، تنها به گزارشی درباره‌ی همسایگی و سیاست خارجی ایران، بسنده گردد. وانگهی، از آن‌جا که سبک و روش نوشتار، انتقادی و درباره‌ی راه‌های به‌دست‌آوردن/نگه‌داشت/افزایش منافع ملی ایران است و تنها، سیاست خارجی کشور ایران را، نشانه گرفته، شایسته است در گستره‌ی یک جستار، کشور ایران در مرکز پژوهش قرار گیرد. شایان یادآوری است که نگارنده، به‌سبب سیاست خارجی برآمده از انقلاب/سیاست خارجی انقلابی (در دو کشور چین و ایران که پدیدآورنده‌ی همسانی شده) جستاری دیگر را، در نوشتاری دیگر، درباره‌ی همانندی/ناهمانندی سیاست خارجی چندهمسایه‌ی چین و ایران در نظر آورده است.

بیان موضوع

نوشتار پیش‌رو بر یک انگاره‌ی ذهنی استوار شده است که البته، تجربه‌های عینی ایران کنونی نیز، تأییدکننده‌ی آن است. ایران کشوری است با گستره‌ی جغرافیایی بسیار زیاد؛ هم در منطقه‌ی خاورمیانه قرار گرفته و هم کشوری است متعلق به حوزه‌ی آسیای جنوب غربی و هم با منطقه‌ی آسیای مرکزی و قفقاز، در همسایگی قرار دارد؛ هم با حوزه‌ی عربی خلیج فارس، همسایه است و هم از راه‌رو پاکستان و افغانستان، به شبه‌قاره‌ی هند، پیوند خورده است. بنابراین، نه منطق و خرد رفتاری و نه واقعیت جغرافیایی، توجیه‌کننده‌ی تداوم سیاست خارجی همسان و یکدست در نسبت با همسایگان نیست.

هدف

هدف بنیادینِ نوشتار، آن است که نشان دهد چرا سیاست‌گذاری برای یک سیاست خارجی همسان و یکدست و یکپارچه در ایران کنونی (که به سیاست خارجی انقلابی ایران و یا سیاست خارجی ایران انقلابی، نامبردار شده است) دیگر، نه شدنی است و نه استدلال‌پذیر؛ و، اکنون می‌بایست دست به تغییر در ماهیت و رفتار سیاست خارجی پساانقلابی ایران زد و نشان داد که گوناگونی عرصه‌های سیاست بین‌الملل و تحولات جامعه‌ی بین‌المللی، بایستگی چندچهره‌شدن سیاست خارجی مشهور به انقلابی ایران را بیش از پیش، موجه نموده است.

ضرورت

نگارنده، ضرورت برگشت از یک سیاست خارجی فراعقلانی و بازگشت به یک سیاست خارجی خردمندانه را، از فراوانی همسایگان ناهمسان و ناهمسود ایران، درک نمود: چرا همسایگان، فراوان، ولی، سیاست خارجی ایران، یک‌شکل و یکدست؟ در عین حال، تعریف بسیار ساده‌ی سیاست خارجی نیز، چراغ راهنمایی شد برای پیوسته‌شدن نوشتار: «شبکه‌ای از کنش‌ها، اصول و تصمیم‌های رسمی یک حکومت در ارتباط با موقعیت و علائق یک کشور در امور جهان به‌ویژه در پیوند با موقعیت‌ها و علائق دیگرکشورها و نهادهای بین‌المللی» (Nolan, 2002: 562). در تعریف نولان، دیگرکشورها (از حوزه‌ی همسایگی گرفته تا منطقه و فرامنطقه و بین‌الملل) اهمیتی برابر می‌یابند که هر کشوری می‌بایست همانندی‌ها و ناهمانندی‌های کشور خود و دیگرکشورها را مدنظر آورد. همچنین، بهره‌گیری از دو مقوله‌ی «انتظار از سیاست خارجی» و «سیاست خارجی کامروا»، از همان آغاز نوشتار، ضرورت تغییر ماهیت و چهره‌ی سیاست خارجی ایران کنونی را، مستدل و موجه نمود.

سیاست خارجی را مفهومی دانسته‌اند با دوپهلویی‌های فراوان؛ که از تعریف گریزان است و تن به تشخیص و تمایز نمی‌دهد و به قدری پیچیده است که شناسایی‌اش، ناممکن است. هرچه باشد، دست‌کم می‌توان به چشمداشت‌هایی که از یک سیاست خارجی وجود دارد اشاره نمود. آغاز نوشتار را با نوشته‌ی کریستوفر هیل (Hill, 2008: 75-77) می‌توان مستدل کرد که: «ما معمولاً هفت انتظار اصلی از سیاست خارجی داریم که به دولت‌ها مربوط می‌شوند؛ در زمان‌ها و مکان‌های مختلف تغییر می‌یابند، مشترک میان اتباع کلیه‌ی کشورها است؛ و به ترتیب از خاص به عام است: حمایت از شهروندان در خارج، ترویج هویت در خارج، خودایستایی، افزایش رفاه، تصمیم‌گیری درباره‌ی مداخله در خارج، مذاکره

درباره‌ی یک نظم بین‌المللی باثبات، حفاظت از میراث مشترک جهانی. حمایت از شهروندان در خارج، عبارت از تحقق شرایط لازم برای امنیت شهروندان خود برای زندگی و فعالیت در خارج و کمک کردن به آنان در صورت روبه‌رو شدن با مشکلات است. ترویج هویت در خارج، همان، تداوم اتصال شهروندان خارج‌نشین به فرهنگ و هویت سرزمینی کشور مادر، جلب علاقه و توجه شهروندان دیگر کشورها به مؤلفه‌های فرهنگی/ هویتی کشور بدون ایجاد کشمکش و بدگمانی مانند اجرای هوشمندانه‌ی برنامه‌های رادیویی، برنامه‌های آموزش زبان و از بین بردن بدگمانی طبیعی در باب تبلیغات، است. خودایستایی، عبارت از حفظ تمامیت سرزمینی، حفظ آرامش اجتماعی در مقابل تهدیدهای خارجی، مواظبت از تسری یافتن تقاضای خودمختاری منطقه‌ای با عوامل و فشارهای خارجی است. افزایش رفاه، عبارت از ارتقای رفاه اقتصادی کشور خود از طریق گفت‌وگوهای تجاری و گسترش تجارت و دیپلماسی پول، خارج‌سازی منابع دولتی از دسترس گروه‌های مسلط، و چیره‌ساختن مفهوم مصلحت عمومی و منافع ملی بر سیاست خارجی است. تصمیم‌گیری درباره‌ی مداخله در خارج، هم، عبارت از تعیین ماهیت نیازهای امنیتی کشور (بازدارندگی، اقدام نظامی، ممانعت از دسترسی دیگران به سلاح) و محاسبات اخلاقی برای پذیرش تعهدات بشردوستانه در مقابل رنج دیگران، است. ششمین انتظار از سیاست خارجی، عبارت از مذاکره درباره‌ی یک نظم بین‌المللی باثبات است؛ یعنی، فراتر رفتن از علایق محدود و اغلب کوتاه‌مدت، و کوشش برای ایجاد یک نظام جهانی امن‌تر از طریق سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی است. فرجامین انتظار از سیاست خارجی، حفاظت از میراث مشترک جهانی است؛ یعنی، جلوگیری از گسترش ابعاد تخریب محیط‌زیست از طریق توافق جهانی و اقدام ملی و کوشش در جهت انعقاد موافقت‌نامه‌های بین‌المللی همکاری در باب مسائل جهانی که فراتر از علایق و توانایی‌های هر یک از دولت‌ها هستند.

شاید بتوان در یک تعریف ساده، سیاست خارجی را، اقدامات یک دولت در مواجهه با محیط پیرامون دانست. محیط پیرامون یک کشور، می‌تواند دربرگیرنده‌ی حوزه‌های چهارگانه‌ی همسایه، منطقه، فرامنطقه، و بین‌المللی، باشد؛ و، البته امروزه، با توجه به جهانی شدن فرآیندها، می‌توان از یک سطح فراتر از نظام بین‌المللی هم، با عنوان جهان (جهانی شدن)، یاد کرد. سیاست خارجی کشورها، در مواجهه با محیط‌های پنج‌گانه‌ی نامبرده، می‌تواند کامروا یا ناکام و به‌دیگر سخن، مطلوب و یا نامطلوب، نام بگیرد. سیاست خارجی مطلوب عبارت است از حداکثرسازی منافع ملی از طریق کنش‌گری هدف‌مند با کمترین هزینه‌ها در نظام بین‌المللی. کشورها مقاصد را در عرصه‌ی بین‌المللی جست‌وجو و تلاش می‌کنند با تأثیر گذاشتن

بر رفتار دیگر دولت‌ها به این هدف‌ها دست یابند. بنابراین، به طرز عقلانی، می‌توان پذیرفت که سیاست خارجی مطلوب سیاستی است که الف) نسبت به محیط بین‌المللی سمت‌گیری درست داشته باشد؛ ب) دولت، اجراکننده‌ی نقش مناسبی در روابط با سایر کشورها، باشد؛ پ) اولویت‌بندی اهداف در نظر گرفته‌شده توسط دولت، با منافع ملی کشور همخوانی داشته باشد؛ ت) اعمال دولت در محیط بین‌الملل با سیاست خارجی اعلامی کشور تناسب داشته و از توانایی لازم برای پیاده‌سازی آن برخوردار باشد؛ ث) در راستای نیل به منافع ملی کشور اتخاذ شود پنج ویژگی سیاست خارجی مطلوب، چنین‌اند: توجه به جغرافیا، توانایی مقابله با خطرات برآمده از سوی کشورهای ناهمسود و ناهمسو، داشتن راهبردهای از پیش تعیین‌شده‌ی درازمدت، کسب قدرت چندوجهی ملی و اقتدار بین‌المللی، و توسعه‌ی اقتصادی. هر کدام از ویژگی‌های پنج‌گانه‌ی سیاست خارجی کامروا، خصائل درونی نیز دارند: توجه به جغرافیا (تعیین بن‌مایه‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیک روابط با سایر کشورها، تشخیص جغرافیای پایه‌ی منافع ملی، تشخیص دوست و دشمن برپایه‌ی خصلت‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک)، توانایی مقابله با خطرات دشمن (مقابله‌ی تئوریک/ عملیاتی با خطرات تضعیف‌کننده‌ی قدرت ملی، مقابله با نفوذ کشورهای ناهمسود، توجه به نقش کشور در نظام بین‌الملل)، داشتن استراتژی (کسب اطلاعات صحیح از اوضاع کنونی و برنامه‌ریزی‌های آینده‌ی سایر کشورها به‌ویژه در دو سطح همسایه و منطقه، اتخاذ دیپلماسی مناسب، توجه به سمت‌گیری کشور در نظام بین‌الملل)، کسب قدرت ملی و اقتدار بین‌المللی (بهبودبخشی اقتدار نظام سیاسی در سطح جامعه، تقویت بنیه‌ی نظامی/ دفاعی، کسب پرستیژ و دسترسی به وجهه‌ی مقبول به‌ویژه در سطوح همسایگی و منطقه‌ای، ایجاد تصویر مطلوب بین‌المللی) و توسعه‌ی اقتصادی (داشتن توانایی رقابت با قدرت‌های همسنگ در دو سطح همسایه و منطقه، کسب منزلت اقتصادی فرامنطقه‌ای، کسب حد معقولی از قدرت اقتصادی در سطح بین‌المللی، داشتن راهبرد اقتصادی مشخص در مواجهه با نظم جهانی شده). شایان یادآوری است که سیاست خارجی، بخشی از سیاست به‌معنای کلی کلمه است.

پیشینه‌ی پژوهش

در هنگام نوشتن نوشتار پژوهشی، در گام مرور ادبیات پژوهش، ممکن است وضعیتی پیش آید که کتابت پیشینه‌ی پژوهش را دچار دشواری کند؛ یکی، وقتی است که در زمینه‌ی موضوع نگارش مقاله، بی‌شمار نوشتار وجود داشته باشد؛ و، دیگری، هنگامی است که در زمینه‌ی پژوهش در دست‌انجام، نوشتارهای پژوهشی، بسیار نادر باشند. مقاله‌ی حاضر دچار دشواری دوم است؛ زیرا، مفهوم سیاست

خارجی چندهمسایگی، نوآورانه است و سازه‌هایی که برای مستدل و موجه‌ساختن آن، به‌کاررفته، پیش‌ازین، وجود نداشته و برساخته‌ی نگارنده است. هیچکدام از نوشتارهای بسیارنامبردار درباره‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (مانند دهقانی فیروزآبادی، سریع‌القلم، سیف‌زاده، ازغندی، رضانی، تقیب‌زاده، محمدی، حاجی‌یوسفی، دهشیری، متقی‌پوستین‌چی، تاجیک، ایزدی، صفوی، لاریجانی، صدقی، حقیقت، موسوی‌نیا، ستوده، یعقوبی، جوادی ارجمند، اسدی، احتشامی و ...) درباره‌ی آنچه برساخته‌ی نگارنده است با عنوان سیاست خارجی چندهمسایگی، اندک‌مطلبی ندارند؛ و، البته، به‌طرزی طبیعی، در هیچ‌کدام از نوشتارهای موجود، مقوله‌های برساخته‌ی نگارنده برای موجه‌سازی چندهمسایگی در سیاست خارجی (مانند ورطه و واحه و گره و گوشه و میانه‌گاهی و نشان‌مندی) نمی‌توانسته‌اند حضور داشته باشند. تنه‌نوشتارهای نزدیک به مقاله‌ی نگارنده، دو کتاب Karimipour (2001 و 2015) است که در آن‌ها، با بهره‌گیری همزمان از دو نظریه‌ی ژئوپولسیفیک و نظریه‌ی منابع دردمرزایی و منازعه و مشاجره‌ی پیترو هاگت، به ریشه‌های منازعه میان ایران و همسایگان، پرداخته شده است. اما، مسئله‌ی مقاله‌ی حاضر، حل منازعه با همسایگان نیست (که البته در جای خود بسیار درست است) بلکه فراتر از تنش و تهدید میان همسایگان، به بن‌مایه‌های تجویزکننده‌ی تغییر ماهیت و رفتار در سیاست خارجی ایران می‌اندیشد. بنابراین، نوشتار پیش‌رو، حرکت در مرز میان مقاله‌ی علمی و گزارش سیاستی است.

پرسش و فرضیه

فراتر از پرسش و فرضیه که موضوع معمول هر نوشتار پژوهشی است، چهار ستون یک مقاله‌ی علمی بر پرسمان (مسئله)، پرسش (سؤال)، انگاره (فرضیه) و گواهی (شاهد) استوار است. پرسمان مقاله‌ی حاضر، عدم دستیابی‌های گوناگونی است که دامنه‌ی رفتار برون‌مرزی کشور را در دوران پس‌انقلاب فراگرفته و به‌طور پیوسته، به ناکامی‌ها و نومیدی‌ها در مناسبات فرامرزی کشور افزوده است؛ به‌ویژه آن‌که، توسعه را به‌مثابه یک امر جهانی شده‌ی مقبول، از دسترس دور کرده است. بنابراین، مسئله اصلی کشور شاید یکی این باشد که نگاه ما به «خارج»، نادرست است و می‌بایست تصحیح گردد. هرگاه از «خارج» و «دیگری» سخن به‌میان می‌آید، چهار مقوله‌ی جغرافیایی (همسایه، منطقه، فرامنطقه، بین‌الملل) و یک مقوله‌ی مفهومی (جهانی‌شدگی و نظام جهانی) به ذهن خطور می‌کند. نوشتار حاضر، مقوله‌ی مفهومی جهانی‌شدگی را پیش‌انگاشته، دانسته و از سطح‌های چهارگانه‌ی جغرافیایی، سطح همسایگی را برگزیده است. سپس، به‌دلیل حرکت مرزی نوشتار (مرز میان مقاله‌ی علمی و گزارش سیاستی) که دربرگیرنده‌ی

همزمان توصیف و تجویز است، پرسش مقاله از جنس چگونگی، گزینش شده است تا در آن واحد، به دو پرسش همزمان پاسخ داده شود: چگونه و با بهره‌گیری از کدام مقوله‌ها می‌توان هنجار تغییر ماهیت و رفتار را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، پیشنهاد نمود؟ جنس انگاره‌ی نوشتار حاضر، تجویزی است: گوناگونی و ناهمانندی همسایگان بسیار زیاد ایران، عدول از سیاست خارجی یک‌شکل و همسان موجود در کشور را بایسته گردانده است. تغییر در ماهیت و عملکرد سیاست خارجی ایران، نخست از حوزه‌ی همسایگی می‌تواند آغاز شود. نگارنده، برای پیش‌بردن انگاره‌ی مقاله، از توصیف ماهیت سیاست خارجی تکرارستای ایران پس‌انقلاب، بهره خواهد گرفت.

روش پژوهش و چارچوب نظری

پرسمان مقاله‌ی کنونی از درون یک پیش‌انگاشته (مفروضه) استخراج شده است. جهانی‌شدگی مفهومی و کنش‌گری‌های مقوله‌ی نظام جهانی در سطح جامعه‌ی بین‌الملل، خواه‌ناخواه، عنصر برتر اداره‌ی جهان شده است؛ اختلاف‌ها و ناهمانندی‌ها در میان کشورهای جهان، بیش‌تر در سطح روش‌ها و نه هستی‌شناختی‌هاست. امروزه، همه‌ی کشورها، حتی آنان که با لقب‌هایی چون سرکش و متمرد و یاغی، مشهور شده‌اند، در زیرمجموعه‌ی هستی‌شناختی مدرنیته رفتار می‌کنند. منزلت شناخت‌شناسانه‌ی نوشتار، تبیین هنجاری است. بدین منظور، از دو رهیافت نظری بهره‌گیری شد؛ یکی، تعریف سیاست خارجی به‌منزله‌ی پیشبرد منافع ملی (همراستا با مفروضه‌ی نوشتار)، و دیگری، برساختن مقوله‌های نظری نوآورانه (گوشه و گره و واحه و ورطه) و مقوله‌های جغرافیایه‌ی نوآورانه (میان‌گاهی، راه‌روی، پیوندی، پُل، میان‌منطقه‌ای).

تعریف مفاهیم

نوشتارهای هنجاری (که یافته‌هایی معطوف به تجویز و کاربست پیشنهاد دارند) پُرمفهوم هستند؛ زیرا، برای ساختن و پرداختن مقدمات تجویز، می‌بایست به برساختن مقوله و مفهوم بپردازند. دو مفهوم نخست مقاله، پُرمسایه و چندهمسایگی است؛ یکی، عینیت جغرافیایی دارد، و دیگری، عینیتی برساخته. پُرمسایگی به‌معنای این است که در میان نزدیک به دویست کشور جهان، ایران پس از چین دومین کشوری است که تعداد همسایگان آن بسیار زیاد است؛ ایران، با ۱۵ کشور همسایه است. بنابراین، کشوری پُرمسایه است. چندهمسایگی به این معناست که کشورهای همسایه‌ی ایران، از منظر سیاسی، مذهبی،

اقتصادی، تاریخی، یکدست نیستند و گونه‌گونی و ناهمانندی‌های فراوان دارند. بنابراین، بر فضای پیرامونی ایران، چندهمسایگی، چیره است. مقوله‌ی جغرافیای پایه‌ی گوشه، بر توجه به بزرگی مساحت ایران، ابداع شد تا نشان داده شود درست است که ایران کشوری است پُرهمسایه، اما چهارگوشه‌ی همسایگی آن، با چهار حوزه‌ی گونه‌گون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، در حال مواجهه است. مفهوم گره از درون وضعیت جغرافیایی ایران که کشوری است با حالت میانه‌ی جهان، ابداع شد تا نشان داده شود که کشور گره‌گاه، می‌بایست بتواند دو نقش همزمان متضاد گره‌زنی/گره‌کشایی را در نظام بین‌الملل، ایفا نماید. پنج مقوله‌ی میانه‌گاهی (وسط جغرافیای دنیا)، راهرویی (شرقی غربی/شمالی جنوبی)، پیوندی (دینی و نه مذهبی/فرهنگی تمدنی و نه تاریخی)، پُل (دادوستدی اقتصادی/دلال مسلک)، میان‌منطقه‌ای (پیونددهنده‌ی نظم‌های منطقه‌ای)، نیز به این دلیل آورده شد که نشان داده شود کشوری خاص نیستیم؛ آن‌گونه که گفته و نوشته می‌شود (و نوعی خودبرتربینی مغرورانه در آن، وجود دارد) بلکه کشوری با خاصیت هستیم. به‌دیگر سخن، ویژه‌بودن بدون پیاده‌سازی قدرت‌مندانه‌ی ویژگی‌ها، امکان‌پذیر نیست. ایران، کشوری است که خاصیت‌های گونه‌گون دارد؛ ولی، برای خاص بودن، می‌بایست بتواند ویژگی‌های خود را، اجرایی کند. پیش‌انگاشته‌ی نوشتار پیش‌رو، پیشنهادی برای بازسازی بنیان سیاست خارجی ایران است. نگارنده، با پذیرش انگاره‌ی دوست/دشمن در سیاست، راهبرد یک سیاست خارجی بایسته و کامروا را، این نکته می‌داند که منش و آیین سیاست خارجی کشور، نبایستی پرورنده‌ی دوست یا دشمن همیشگی باشد.

تحلیل داده‌ها و یافته‌های پژوهش

از آن‌جاکه نوشتار حاضر در مرز میان یک مقاله‌ی علمی و یک گزارش سیاستی، قرار گرفته است، به‌ناچار، می‌بایست بخش‌های تجویزی و تجویزی نوشتار برپایه‌ی بخش توصیفی، پی‌ریزی گردد. اما، در نوشتارهای تجویزی، به‌طرزی نهان، بر بخش توصیفی، نگرش انتقادی و مخالفت‌جویانه، چیره می‌گردد؛ زیرا، نکته‌ی نهفته‌ی تجویز، آن است که از وضع موجود، احساس خشنودی وجود ندارد. بنابراین، در نخستین قسمت بخش تحلیل داده‌ها و یافته‌های پژوهش، توصیف سیاست خارجی است؛ در دومین قسمت، نقدی از رویه و نظریه‌ی سیاست خارجی ایران، صورت می‌گیرد؛ و، در قسمت سوم، هنجار جایگزین در سیاست خارجی ایران، پیشنهاد و مستدل می‌گردد.

سیاست خارجی

سیاست خارجی را روابط میان ملت‌ها و دولت‌ها دانسته‌اند که دربرگیرنده‌ی مقاصد و ارزش‌ها است (Holsti, 2001: 211). اما، از دیگر سو، اگر سیاست، پارامترهای چهارگانه‌ای داشته باشد؛ یعنی، گروه‌ها، منافع، تعارض یا عدم توافق در میان آن‌ها، تلاش گروه‌ها برای تأثیرگذاری بر اقدامات سایرین، و قدرت به‌عنوان ابزار تأثیرگذاری، سیاست بین‌الملل به‌عنوان سیاست میان گروه‌هایی تحت عنوان دولت‌ملت، دارای چهار عنصر است: دولت‌ها به‌عنوان واحد اصلی، منافع ملی به‌عنوان اهداف، تعارض به‌عنوان شرایط موجود، و قدرت به‌عنوان ابزار تأمین‌کننده‌ی اهداف دولت‌ها در شرایط تعارض (Ghasemi, 2009: 21-22). در تعریفی دیگر، سیاست خارجی را، شکلی از استراتژی طراحی شده به‌وسیله‌ی تصمیم‌گیرندگان حکومتی دانسته‌اند که مقصود از آن، دستیابی به اهدافی معین، در چارچوب منافع ملی یک کشور و در محیط نظام بین‌المللی است (Plano & Olton, 1988: 6)؛ شامل هدف‌ها، استراتژی‌ها، راهبردها، رهنمودها و معاهدات و پیمان‌ها است که توسط آن‌ها، حکومت‌های موجود در یک کشور، روابط خارجی خود را با یکدیگر و با سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی اداره می‌کنند (Jackson & Sorensen, 2007: 223). پیش‌فرض تحلیل سیاست خارجی، این است که یک دولت به‌مثابه یک نهاد اجتماعی موجودیت یافته در یک سرزمین، در دو محیط متفاوت زندگی می‌کند؛ داخلی و خارجی. اگر سیاست خارجی دو مرحله‌ی ساختن و اجرا (Making & Implementation) داشته باشد، در هر دو گام، از هر دو محیط داخلی و خارجی، تأثیر می‌پذیرد (Brown, 2001: 75 & 84). در بین عوامل داخلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی می‌توان به نیازهای داخلی جامعه اعم از اقتصادی، فرهنگی و امنیتی (Ghavam, 2006: 141)، موقعیت جغرافیایی، منابع طبیعی و وسعت سرزمین (Macridis, 1989: xiv; Shootar, 2007: 9)، فرهنگ سیاسی و حافظه‌ی تاریخی ملت (Coulombis & Wolf, 1990: 122)، تصمیم‌گیرندگان، خصوصیات و برداشت‌های هیأت‌حاکمه (Holsti, 2001: 560; Macridis, 1989: xv) اشاره کرد.

درست است که در ترکیب سیاست خارجی، واژه‌ی خارجی مضاف‌الیه سیاست است؛ ولی، رفتار و کردار موجود در این عرصه، از هر دو محیط داخلی و خارجی، تغذیه می‌کند و سرچشمه می‌گیرد. زین‌سبب، تصمیم‌های رهبران یک کشور در حیطه‌ی خارج از کشور، برآیندی از حضور همزمان ویژگی‌های شخصی، نقشی، سیستمی، جامعه‌وی و بین‌المللی است. اما، درست‌تر و دقیق‌تر آن است که تحلیل سیاست خارجی را به‌عنوان مطالعه‌ی مدیریت روابط خارجی و فعالیت‌های فراتر از مرزهای یک

دولت ملی، چیزی متمایز از سیاست داخلی آن‌ها به‌شمار آوریم. بحث تأثیرگذاری شخصیت رهبران را در فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی با طرح یک پرسش، می‌توان مطرح نظریه‌مند نمود: در هنگام مطالعه‌ی اثرات مختلف وجود رهبران در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، آیا می‌توانیم فهم‌مان را از کیفیت اثرگذاری شخصیت رهبران بر سیاست خارجی به واسطه‌ی تعیین تأثیر آن‌ها بر انتخاب مشاوران و اولویت‌بندی موضوعات گسترش دهیم؟ (Hudson, 2007: 31-32). اولویت‌بندی موضوعاتی که یک سیاست‌مدار در عرصه‌ی سیاست خارجی مد نظر قرار می‌دهد همان است که با عنوان هدف‌های سیاست خارجی، از آن یاد شده است. این هدف‌ها از منظر کالوین هالستی، کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت را شامل می‌شود که باتوجه به آن‌ها، می‌توان اقدامات طراحان سیاست خارجی یک نظام سیاسی را در هر دوره‌ی تاریخی تشریح نمود. تصور درست، این است که سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها می‌سازند (Smith, 2017: 57). بنیان رشته‌ی تحلیل سیاست خارجی و یا نقطه‌ی عزیمت آن، این است که دولت را در مقام یک بازیگر، به‌شمار می‌آورد و نه ساختار نظام بین‌الملل را. از این منظر، سیاست خارجی راهبرد یا رهیافتی است که توسط دولت ملی برای دستیابی به اهداف خود در روابط با موجودیت‌های خارجی انتخاب می‌شود (Smith; Headfield; Donn, 2012: 23).

هالستی چهار جزء مفهوم سیاست خارجی را چنین تقسیم می‌نماید: سمت‌گیری، نقش‌های ملی، هدف‌های سیاست خارجی، اعمال سیاست خارجی؛ و، فرض می‌گیرد که برخی هدف‌ها مهم‌تر از بقیه هستند و حکومت‌ها تلاش بیشتری برای دست‌یابی به آن نشان می‌دهند (Holsti, 2001: 164 & 221). بنابراین، سلسله‌مراتبی از اهداف پدیدار خواهد شد: حیاتی، میان‌مدت و بلندمدت. «هدف‌های حیاتی» برای موجودیت یک واحد سیاسی، اساسی هستند و بدون آن‌ها دولت نمی‌تواند دیگر انواع اهداف را دنبال کند؛ درواقع، بدون استقلال و خودمختاری و یک مبنای معتدل از نظام اقتصادی، احتمالاً دولت بازیگر مهمی در سیاست بین‌الملل نخواهد بود (Holsti, 2001: 220). اساسی‌ترین هدف هر سیاست خارجی، تضمین حاکمیت و استقلال کشور و حفظ نظام سیاسی و اقتصادی است و پس از آن، حفظ وحدت قومی، زبانی و مذهبی. همچنین، از منظر هالستی، ترکیبی از خط‌مشی حکومت برای برآوردن انتظارات و آرزوهای شهروندان در زمینه‌ی سطح درآمد، اشتغال، ارائه‌ی خدمات دولتی و رفاه اقتصادی، هدف حیاتی بعدی به‌شمار می‌آید (Holsti, 2001: 219). «هدف‌های میان‌مدت»، کم‌اهمیت‌تر از اهداف حیاتی محسوب می‌شوند. افزایش حیثیت/اعتبار، منزلت، تشخص، موقعیت/کشور در نظام بین‌الملل یا گسترش

سلطه/عظمت‌گرایی منطقه‌ای می‌تواند در زمره‌ی این اهداف قرار گیرد. همچنین ترویج خدمات‌های اقتصادی در خارج و حمایت از منافع خصوصی شهروندان ساکن خارج از کشور در چهارچوب اهداف میان‌مدت قرار می‌گیرد (Holsti, 2001: 227). «هدف‌های بلندمدت» نیز، عبارت‌است از طرح‌ها، رؤیاهای و پندارهای مربوط به سازمان سیاسی یا ایدئولوژیک نظام بین‌الملل که یک حکومت خواهان برقراری آن است و همچنین هدف‌هایی که جنبه‌ی رؤیا، آرزو و پندارهای مربوط به سازمان و ساختار سیاسی را دنبال می‌کنند (Holsti, 2001: 219-221). اهداف سیاست‌خارجی فرمول‌ها و قواعد مشخصی هستند که از رابطه‌ی منافع ملی با شرایط بین‌المللی حاکم و قدرت موجود و واقعی دولت‌ها به‌دست می‌آیند. این هدف‌ها از سوی تصمیم‌گیرندگانی تعیین می‌شود که یا درصددند وضعیت خاصی را در عرصه‌ی بین‌المللی تغییر دهند یا آنرا حفظ نمایند. با وجود این که اهداف سیاست‌خارجی دولت‌ها، با یکدیگر متفاوت است، اما به‌طور کلی این اهداف شامل صیانت از خود، امنیت، رفاه ملی، حیثیت ملی، حمایت از ایدئولوژی و پیش‌برد آن و جست‌وجو و کسب قدرت هستند (Plano & Olton, 1988: 11).

با پذیرش دو پیش‌فرض علمی، نوشتار پیش‌رو، قوام می‌گیرد؛ یکی، آن‌که، نخستین نتیجه‌گیری از مفاهیم نقش ملی و سیاست‌خارجی آن است که پیش‌تر حکومت‌ها خود را هم‌زمان ایفاگر چندین نقش در مجموعه‌های گوناگون روابط می‌بینند. دیگر آن‌که، «سیاست‌خارجی را افراد می‌سازند و اجرا می‌کنند، یعنی این که افراد می‌توانند در فرآیند سیاست‌خارجی دولتی مشخص تأثیر داشته باشند، زیرا که ساختار دولت و همچنین فرآیندهای سیاست‌گذاری خارجی به افراد این اجازه را می‌دهد که دارای نقش و اثر باشند. اگر سیاست‌خارجی را افراد تنظیم می‌کنند و افراد بر آن تأثیر می‌گذارند، بنابراین نحوه‌ی ادراک این افراد از جهان بسیار بااهمیت است» (Rust & Star, 2002: 369). از منظر پیش‌فرض دوم، به‌ویژه از سیاست‌مداران رأس‌نظام سیاسی، انتظارات فراوان است؛ زیرا، آنان، می‌توانند و می‌بایست درون‌مایه‌ها و بایستگی‌های مفاهیم نوپیدا در سیاست بین‌الملل را درک کنند.

نقد رویه و نظریه‌ی سیاست خارجی ایران

پیروزی انقلاب‌ها، به‌معنای برانداختن نظم و نظام پیشین است؛ با برنامه‌ای نوین و فراهم‌آوردن نیرو و ابزاری برای پیاده‌ساختن آن. انقلابیون تنها زمانی می‌توانند از فتح و ظفر سخن بگویند که به‌طرزی هم‌زمان به دو عمل دست زنند: از یک‌سو، آن‌چنان بر رژیم پیشین بتازند و آنرا از هر حیث و جنبه ناپذیرفتنی جلوه دهند که اولیاء رژیم قبلی نتوانند از خود دفاع کنند؛ و از دیگر سو، می‌بایست بگویند که پس از براندازی آن

وضع مطرود، خود خواهان چه وضعی هستند و با کدام برنامه می‌خواهند وجوه تمایز خود را نسبت به رژیم پیشین عیان و بیان کنند. پس همه‌ی انقلاب‌ها در آن واحد می‌بایست هم ثابت‌کننده‌ی یک وضع نیکو و پذیرفتنی باشند و هم نفی‌کننده‌ی یک وضع ناپسند و مطرود. انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده‌ی کلی خارج نیست و اگر نیک بنگریم خواهیم فهمید که انقلابیون هم به طرد و رفض وضع پیشین می‌پرداختند و هم وضع پسین را به طرزی طراحی و توجیه می‌کردند که قبول همگانی پشتوانه‌ی آن باشد. برای دراندازی وضع نیکوی پسین که می‌خواهد جایگزین نظام سابق گردد انقلابیون نیازمند یک اعلامیه‌ی بلندبالا به‌مثابه یک تابلوی با عمق و چشم‌انداز کافی هستند تا دیگران ضمن مطالعه‌ی آن تصمیم بگیرند که با کوشش‌های انقلابیون همدلی کنند. اساساً این تابلوی نمودگر اهداف انقلابیون، در گام‌های نخست می‌تواند آرمان‌گرایانه، بلندپروازانه و خوش‌بینانه باشد و در یک فضای انقلابی، کمتر کسی نشانه‌ی واقعیت‌های عینی و ملموس را از آن می‌گیرد و همگان به کلیات کلی‌گویانه اکتفا می‌کنند و آن‌را عین واقعیت می‌شمرند. ولی بلادرنگ پس از پیروزی انقلاب، انقلابیون می‌بایست آن‌چه را قول داده و گفته‌اند که می‌خواهند جامعه‌ای براساس نیازمندی‌ها و آرمان‌های جدید بسازند، مکتوب کنند تا فرصت ارزیابی نظری و عملی آن فراهم شود. به‌نظر می‌رسد در عصر جدید انقلاب‌ها همگی، هم به آفریدن متون جدیدی به‌نام قوانین اساسی دست می‌یازند و هم قوانین اساسی پیشین را نابهنگام و بی‌کارکرد جلوه می‌دهند. اما انقلاب‌ها و انقلابیون از همان آغاز پیروزی، به یک معضل مبتلا می‌شوند؛ زیرا، آنان پیروزی را تنها از طریق کوشش‌های پی‌گیر و مداوم به‌دست آورده‌اند و زنده‌ماندن خود را تنها در پویایی‌های مداوم تلقی می‌کنند؛ ولی ناظران بیرونی و دنباله‌روان آن‌ها، تنها زمانی حمایت‌های خود را تداوم می‌بخشند که تصویری ثابت از کوشش‌های پی‌گیرانه و پویای انقلابیون در دست داشته باشند. این نمای ثابت می‌بایست متنی باشد که ضمن مکتوب و مدون‌بودن، بیان کند که آن تلاش‌های همیشگی اکنون چگونه می‌خواهد به جامعه‌ی درحال غلبان ثبات بیخشد. انقلاب‌ها متکفل پویایی و تغییراند ولی قوانین اساسی به ثبات و استقرار مدد می‌رسانند و همین باعث می‌شود که از انقلابیون یک چارچوب ثابت و ایستا طلب شود؛ کاری که مایل به آن نیستند ولی مجبور به آن می‌شوند. در این متن انقلابیون می‌بایست تصویر و تصور ذهنی خود را از تمامی مقوله‌های زمامدارانه و کشوردارانه (اقتصاد، سیاست، حقوق، فرهنگ، اجتماع) ارائه دهند و بگویند که برای وصول به آن جامعه‌ی آرمانی که قول آن پیشاپیش داده شده است چه راه‌ها و شیوه‌هایی را مدنظر آورده‌اند. در آن میان، انقلابیون ناچارند که بگویند نسبت به مؤلفه‌های نظام بین‌المللی چگونه می‌اندیشند و

سیاست خارجی خود را بر کدام پایه‌ها و اهداف قرار می‌دهند و چه برآوردی از مقدورات و محذورات خود دارند و چگونه می‌خواهند قدر و منزلت کشور خود را در میان کشورهای گوناگون دنیا ارتقاء دهند. پرسش‌های دیگری نیز هست: نسبت به مقوله‌ی روابط خارجی با سایر کشورها چگونه می‌اندیشند؟ و وضع آرمانی نظام بین‌الملل و راه‌های وصول به آنرا چگونه ترسیم می‌کنند؟ بنابراین، انقلابیون در قانون اساسی یا همان مانیفست انقلاب، مجبور می‌شوند درباره‌ی «سیاست خارجی انقلابی» نیز نکته‌هایی بنویسند.

دست‌کم این نکته را می‌دانیم که در نگاه نخست، انقلابیون دچار نوعی خودبرتربینی، غرور، دیگرحقیرپنداری و بی‌توجهی به محیط پیرامونی می‌شوند، زیرا در تصویر ذهنی آنان، چیرگی آسان بر خصم درون کشور، یا همان نظم و نظام پیشین، سبب می‌شود که بتوان به سادگی بر خصم برون یا مؤلفه‌های فشارآور محیط نظام بین‌المللی هم غلبه یافت و آنرا نیز یکسره تغییر داد. انقلابیون آن‌چنان از پیروزی خود مست می‌شوند که تصور می‌کنند پس از پیروزی بر اربابان داخلی، اکنون زمان نبرد با اربابان خارجی فراهم آمده است و اینک به آسانی می‌توانند بر آنان چیره شوند. دست‌کم باید پذیرفت که در کتابت یک قانون اساسی انقلابی، نوع و کیفیت سیاست خارجی نیز انقلابی‌وار طراحی می‌شود و انقلابیون به طرز تجویزگرایانه از لفظ‌ها و واژه‌های هنجاری و بایست‌گرا برای تغییر آن‌چه در محیط خارج از کشور انقلابی، نامقبول و ناپسند جلوه می‌کند، بهره می‌برند تا نشان دهند یکسره سر ناسازگاری دارند. نگارنده به این فرض اساسی پای‌بند بوده است که ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران، از هر حیث و قرار که بوده، سبب شده است تا سیاست خارجی ویژه‌ای طراحی گردد که مختصات آن شبیه به خصوصیات درونی انقلاب اسلامی است. سیاست خارجی انقلابی، چهار صفت داشته است: جهان‌وطنانه (خواهان انقلاب و رهایی نه‌تنها برای خود بلکه برای همه‌ی جهان و جهانیان)، امت‌گرایانه (جست‌وجوی عقبه‌ی حامی انقلاب اسلامی در میان امت اسلام)، واکنش‌گرایانه (نفی ناپذیرفتنی‌های ترویج‌شده در رژیم سابق)، انقلابی‌گرا (نگاه فراواقع‌بینانه‌ی انقلابی‌وار در براندازی نظم موجود).

تصویری که از سیاست خارجی در متن قانون اساسی انقلابی ایجاد شد، قول‌وقراری بود برای ایجاد یک واحه در برهوت سیاست بین‌الملل؛ برهوتی که انقلابیون، ظالمانه می‌دانستندش که روزی بایست برافتد. صفات واحه‌ی سیاست خارجی انقلابی چنین بود: سعادت انسان در کل جامعه‌ی بشری، تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم

انقلاب اسلام، حمایت از مبارزه‌ی حق‌طلبانه‌ی مستضعفان در برابر مستکبران در هر نقطه از جهان، خودداری از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، تعهد برادرانه در برابر همه‌ی مسلمانان، ائتلاف و اتحاد ملت‌های اسلامی و وحدت جهان اسلام، دفاع از حقوق همه‌ی مسلمانان جهان، نفی هرگونه ستم‌گری و ستم‌کشی، نفی هرگونه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر، جلوگیری از سلطه‌ی اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور، استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، طرد کامل استعمار، جلوگیری از نفوذ اجانب، تمامیت ارضی، نفی و اجتناب از انعقاد پیمان‌های موجد سلطه‌ی بیگانه، روابط صلح‌آمیز متقابل با دولت‌های غیرمحراب. اهداف کوتاه‌مدت، میان‌مدت، و بلندمدت سیاست خارجی ایران به تصریح و مضمهر در لابلای مقدمه و اصول گوناگون قانون اساسی قید شد؛ مانند: مبارزه با ظلم و استکبار و دفاع از حقوق مسلمین، دعوت جهانیان به حیات طیبه، حفظ تمامیت ارضی و ام‌القرای اسلامی، اصل نه‌شرقی نه‌غربی به‌مثابه قاعده‌ی نفی سیل.

از کژوکاستی‌های بنیادین سیاست‌خارجی ایران، یکی، این است که برپایه‌ی کاراکترها و ویژگی‌های مبنایی سیاست و حکومت در ایران پس‌انقلاب اسلامی، رفتاری یکسان با دیگران در عرصه‌ی کش‌گری‌های سیاست‌خارجی، پیشه کرده است. رفتار درست‌تر و بهره‌بخش‌تر این است که، با کشورهای گوناگون، می‌بایست، گونه‌گونی رفتار داشت و این چندگونه‌گی رفتار، البته نیازمند پایه‌های اختصاصی و ویژه‌ی نظری است. از این دیدگاه، می‌توان کش‌گری سیاست‌خارجی ایران را در پنج حوزه‌ی جداگانه، چنین ترسیم نمود: همسایه، منطقه، فرامنطقه، بین‌الملل، جهان. در میان همسایگان، نیز البته، میان ترکیه و روسیه و پاکستان و عراق و افغانستان و دیگر ده کشور همسایه‌ی ایران، ناهمانندی بسیار است. دستگاه سیاست‌گذارانه‌ی سیاست‌خارجی ایران، در دوره‌ی کنونی، به‌نادرستی، برپایه‌ی خصلت‌های پس‌انقلاب اسلامی، با بسیاری از کشورها، رفتارهایی همسان داشته است. سیاست‌خارجی ایران پس‌انقلاب اسلامی، قول به ایجاد واحه داده بود؛ اما، در عمل، در ورطه، گرفتار شده است. واحه، واژه‌ای است معرّب که ریشه‌ی مصری‌قبطی دارد و به‌معنای منطقه‌ی آبادی است که در میان کویر قرار دارد. ورطه نیز، واژه‌ای است عربی، به‌معنای امر سخت یا موضع گرفتاری که رهایی از آن دشوار باشد. سیاست‌خارجی ایران انقلابی، واحه‌گرا است. اصل یازدهم قانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران، دولت را موظف کرده است که سیاست کلی خود را برپایه‌ی ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پی‌گیر به‌عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام، تحقق یابد. در اصل یک‌صد و پنجاه و چهارم قانون‌اساسی

نیز چنین قید شده است که جمهوری اسلامی ایران، سعادت انسان در کلّ جامعه‌ی بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حقّ و عدل را حقّ همه‌ی مردم جهان می‌شناسد. بن‌مایه‌ی سیاست‌های خارجی انقلابی، آفرینش واحه است. انقلابیون گمان می‌کنند همان‌گونه که توانسته‌اند نظام سیاسی داخلی را سرنگون کنند، توان سرنگونی و بازنگری پایه‌ای و بنیادین پندارها و کردارهای نظام بین‌المللی را نیز دارند. اما، به‌دلیل نادرستی در محاسبه و نیز گمان‌های نادرست درباره‌ی خصائل نظام بین‌المللی، به‌تدریج در تله‌ای گرفتار می‌شوند که راهی برای برون‌رفتن از آن نمی‌یابند؛ نه می‌توانند انقلابی باقی بمانند، زیرا، هزینه‌های هنگفت باید بدهند و آرام‌آرام در امر زمامداری و کشورداری معقولانه، دچار گرفتاری و بن‌بست می‌شوند و نه می‌توانند واقعیت را بپذیرند و برگردند، زیرا، دیگر نمی‌توانند ادعای انقلابی‌بودن را با خود حمل کنند و متهم می‌شوند به این که نیرو و توان کشور را در اصرار بر پیاده‌سازی امری بیهوده، صرف کرده و هدر داده‌اند. دوگانه‌ی واحه / ورطه، نخستین بار، زمانی به ذهن نگارنده خطور کرد که در خوانش کتاب کی بود کی بود؟ چرا و چگونه اشتباهات مان را توجیه می‌کنیم؟ با اصطلاح «واحه‌ایی در دنیای پرآشوب» (Touris & Eronson, 2016: 307)، مواجه شد. در دنیای پرآشوب کنونی، قول به آفرینش واحه، به‌قدری چالش‌انگیز و هزینه‌زا است که به‌تدریج کشور انقلابی را به شمشیرزن تنها، تبدیل می‌کند. کشور انقلابی را به کشوری تبدیل می‌کند که دوست واقعی ندارد، ولی بی‌اندازه، دشمن دارد؛ برخی نهفته و برخی دیگر، آشکار. کشور انقلابی را به کشوری تبدیل می‌کند که مؤتلف و متحد ندارد، ولی تا بخواهید دشمنانش، سرگرم ایجاد ائتلاف و اتحاد هستند. شگفت‌آور آن‌که در مراجعه به کتاب فرهنگ طیفی: طبقه‌بندی طیف واژگان فارسی (Fararavi, 2008) واژه و مدخل واحه، وجود نداشت؛ اما، در مدخل ورطه، این کلمات، ردیف شده بود: پرتگاه، غرقاب، گرداب، لجن‌زار، لُجّه، مگاک، مهلکه، منجلاب، گیر، مخمصه، مخاطره، کمین‌گاه، تله، دام، میدان‌مین، مرداب، باتلاق، مایه‌ی خطر.

راه نظری‌رهایی از ورطه، حذف تصاویر واحه‌نمای یک دنیای خیالی است؛ جابه‌جا نوشتنی است که، سیاست خارجی انقلابی، مدینه‌ی فاضله‌ایی را نمایش می‌دهد که نادرست نیست، اما نظم و نظام جهانی‌ چیره و مستقر، واحه‌ی انقلابیون را به رؤیا و خیال، همانند می‌گرداند. راه عملی‌رهایی از ورطه، آغازیدن از همسایه است که نخستین سطح رابطه‌ی خارجی یک کشور است؛ گرچه می‌توان استدلال را با تشبث به یک حدیث (الجار ثم الدار = نخست همسایه، سپس خانه‌ی خود) پیش برد و نوشت که حتی روایات و احادیث نیز گفته‌اند که همسایگی ارزش والایی دارد. اما، مسیر استدلال مقاله‌ی حاضر، چیز دیگری است.

انقلابیون، قول به استقرار واحه بودند (نمی‌گوییم و نمی‌نویسیم نادرست؛ آرمان‌شهری از یک نظام سیاست خارجی عادلانه را پیشنهاد داده بودند، بسیار هم درست) اما، در عمل، دچار آشوبناکی‌های فراوان شدند تا جایی که در عمل، واحه‌ی قول‌داده‌شده را دیگر بایست به‌فراموشی سپرد. راه عملیاتی فراموشی واحه و نجات از ورطه، پناه‌بردن به سطح نخست رابطه‌ی خارجی، یعنی همسایه است. می‌گویند از امام صادق پرسیده بودند که حد همسایگی کجاست؛ فرموده بودند چهل‌خانه از هر طرف. اما اگر یک خانواده با چهل همسایه‌ی ناهمانند روبرو شد، سه راه دارد: یکی، رفتار همسان با هر چهل همسایه (ناممکن)؛ قطع روابط با برخی همسایگان و برقراری روابط با برخی دیگر از همسایگان (تداوم همیشگی تنش و منازعه)؛ رفتار ناهمسان با همسایگان (توجه‌پذیر و ممکن و معقول). راه چهارم که البته نه ممکن و نه معقول و نه سودبخش و نه شدنی است، یعنی عدم ارتباط با همه‌ی همسایگان. سیاست خارجی واحه‌گون جمهوری اسلامی (دست‌کم در حوزه‌ی همسایگی)، در عمل و از همان آغاز دچار شکست شد؛ عراق اقدام به جنگ کرد، کشورهای جنوب خلیج فارس، رویه‌های ناهمراهی پیشه‌ی خود ساختند و دیگر همسایه‌ها هم، از پیش‌بینی ناپذیری رفتار زمامداران انقلابی، در حالت صبر و انتظار و تردید و بدبینی، قرار گرفتند. نقطه‌ی آغاز هنجار جایگزین در سیاست خارجی ایران، حوزه‌ی همسایگی است؛ به این امید که، تغییر رفتار در حوزه‌ی همسایگی به تغییر در ماهیت سیاست خارجی، منجر گردد.

هنجار جایگزین در سیاست خارجی ایران

سیاست خارجی، عبارت است از کوشش برای برترشدن در دنیایی مشحون از هم‌آوردی‌های بی‌رحمانه و نفس‌گیر از راه‌رو اولویت توسعه‌ی اقتصادی، گذار از اقتصاد متمرکز به آزاد، لزوم گسترش روابط تجاری و اقتصادی با کشورهای دنیا، ضرورت جذب سرمایه‌ی خارجی، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی، تضمین عرضه‌ی انرژی و تأمین امنیت انرژی. پس از آن است که نقش و وظیفه‌ی یک سیاست خارجی کامروا، عبارت از انتظاراتی می‌شود که از آن می‌رود؛ یعنی، عدم برهم‌زدن منظومه‌ی رقابتی قدرت‌های بزرگ دیگر، عدم جبهه‌سازی و اتحادسازی در میان کشورهای رقیب و دشمن در برابر خود، دورنگاه‌داشتن کشور از چالش‌های جهانی (بشر دوستانه، مالی، سیاسی)، پذیرش نظم و سامان نوین جهانی با حضور و مدیریت چند قدرت بزرگ جهانی برای آن‌که یک قدرت هوشمند پدیدار گردد؛ قدرتی بزرگ و به‌سرعت در حال رشد و متعهد به نظام و نظم موجود بین‌المللی و مهم‌بودن روابط با قدرت‌های بزرگ.

جغرافیای ایران، جایگاه بسیار جالب توجهی به کشور، داده است؛ ایران کشوری است میان‌گاهی (Central [Middle])، راهرویی (Corridor [Passage]) و پیوندی (Linkage [Connection]). میان‌گاهی است؛ زیرا، از حیث استقرار جغرافیایی و زمین‌پایگی، در میانه‌ی نقشه قرار گرفته است. کشور میانه، نمی‌تواند خود برترین باشد و نمی‌تواند به انزوا بیندیشد و نمی‌تواند برتری جو باشد؛ زیرا، در هر سه حالت، دشمنان زیادی برای خود تدارک می‌بیند. کشور میانه، از اتفاق می‌بایست خردمندانه رفتار کند. خرد در این جا به معنای رفتاری است که آونگ‌وار در میان آرمان و واقعیت، حرکت کند. واحه‌گرایی یک کشور میانه‌گاهی، در غلتیدن در دامن خیالات آرمانی است که دیگران را به سوء تفاهم می‌کشاند و پی‌جویی آرمان را برتری‌جویی و چیرگی خواهی، به‌شمار می‌آورند. ایران، راهرویی نیز هست؛ بدین معنای، بر سر راه (شمال به جنوب و شرق به غرب و غرب به شرق و شرق و جنوب به شمال) قرار گرفته است. از یاد نبریم که در دوران کنونی، ایران در مسیر انواع راهروها و کریدورهای بین‌المللی قرار گرفته است که بناست کل دنیا را به‌همدیگر مرتبط سازد. کشور ایران، پیوندی نیز به‌شمار است؛ زیرا، از آغاز، دین‌گرا و دین‌خو، بوده و مذهب خاص، نداشته است؛ و همچنین، از آغاز، ایده‌ی فرهنگی تمدنی داشته و فراتر از تاریخ (به‌مثابه رویداد و حادثه) حرکت کرده است. به دیگر سخن، می‌توان، ایران را کشوری بین‌المللی (International Country) به‌شمار آورد. کشور میان‌منطقه‌ای (Interregional Country) ایران، از جغرافیای ویژه‌ای برخوردار شده است؛ تا جایی که می‌تواند و البته می‌بایست نقش کشور پل (Bridge Country) را در پیوندهای فرامنطقه‌ای، بازی نماید. کشور پل، نقش مایه‌ی دادوستدی را بایست بازی کند و هرگاه، نقش چیره‌ی یک کشور، دادوستد شد، می‌بایست رفتار دلالتان را پیشه‌ی خود کند؛ یعنی گرفتن و دادن و گرفتن. نقش تجارت‌پیشگی و دادوستدی و دلالتی، فراتر از صعوبت باور و عقیده حرکت می‌کند و نوعی کاسبکاری را بر فضای رفتار و کردار چیره می‌گرداند. نقش دادوستدی، چند کارویژه‌ای است و نه تک‌کارکردی، چنان‌که عقیده‌باوران این چنین‌اند. کشور پل، نقش پیوند را در دنیای کنونی بازی می‌کند؛ پیوند میان نظم‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای. اما، نکته‌ی جالب ماجرا این جا است که، کشور پیوندی، نه مانند نظم‌های منطقه‌ای رفتار می‌کند و نه مانند نظم‌های فرامنطقه‌ای؛ بلکه، دادوستد میان آنان را فراهم می‌کند و از فضای مرادده میان نظم‌های گونه‌گون، صعود مسالمت‌آمیز خود را رقم می‌زند. کشور پل و پیوند، از کارویژه‌ی گره، بهره می‌گیرد؛ در دو معنای کاملاً متفاوت، اما از یک سرچشمه: گره‌زنی / گره‌گشایی. هنگامی که از دیپلماسی گره سخن به میان می‌آید و هنگامی که به گوشه‌های چهارگانه‌ی جغرافیای ایران

اشاره می‌شود، و هنگامی که به سیاست چندهمسایگی در سیاست خارجی ایران اشاره می‌شود، دیگر نمی‌توان از ویژگی‌های بسیار جالب توجه جغرافیای سیاسی همسایگی در میان همسایگان ایران، غفلت ورزید. ایران، کشوری است که راهروی پیوند چین و هند و اروپا و روسیه، شده است و این چنین کشوری، در معرض بزرگ‌ترین رقابت‌ها بر سر چیرگی بر جهان قرار گرفته که میان آمریکا، ازیک سو، و دیگر کشورها و قدرت‌های نوظهور، از دیگر سو، در گرفته است. از این دیدگاه، دیگر نمی‌توان هرگونه رفتار و پنداری را در جریان سیاست‌گذاری سیاست خارجی، پیشه‌ی خود ساخت. از این نگاه، و با توجه به نقطه‌ی اصلی تمرکز در نوشتار حاضر، دیپلماسی گره در پرتو گوشه‌های چهارگانه‌ی ایران (چابهار و خرمشهر و مشهد و تبریز)، نشان‌دهنده‌ی آن است که در سیاست خارجی ایران، دیگر نمی‌توان هر نوع گفتار و کردار ستیزه‌طلبانه و دشمن‌جویانه‌ی زمامداران یک کشور را بر صدر نشانند و دیگر نمی‌توان تصورات نادرست از ایفای نقش واحه‌گونه در سیاست بین‌الملل داشت؛ نظام بین‌المللی‌ای که ورطه‌مانند است و سخت‌پیچیده و سخت‌محاصره‌کننده و سخت‌زورآور و سخت‌بی‌رحم. اکنون و در فرآیند هنجارین شکل‌گیری سیاست خارجی چندگانه‌گرا، گوشه‌های ایران (Corners of Iran) مهم‌تر از مرکز ایران (Central of Iran) است. چهار گوشه‌ی ایران، خرمشهر و چابهار و مشهد و تبریز، حوزه‌های پیوند و اتصال ایران است به چهار منطقه‌ی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک از بیخ‌وبین ناهمانند؛ خرمشهر را با حوزه‌ی عربی خاورمیانه‌ای، سروکار است؛ چابهار، ایران را به حوزه‌ی شبه‌قاره‌ی هند، پیوند می‌دهد و از آن راهرو، ایران را به جاده‌ی جدید ابریشم و شرق دور (چین و ژاپن و کره)، متصل می‌کند؛ مشهد، ایران را به حوزه‌ی آسیای مرکزی و روسیه، پیوند می‌دهد؛ و، تبریز، ایران را به قفقاز و اروپا، مرتبط می‌گرداند. کشوری که از جنبه‌ی همسایگی، چهار گوشه‌ی از بن متفاوت راه، پذیرا شده است، می‌بایست با درپیش گرفتن یک سیاست خارجی چندوجهی (Multidimensional Foreign Policy) بتواند «گوشه‌های ایران» را، پایه‌ی «دیپلماسی گره» (Tie [Knot] Diplomacy) در سیاست خارجی خود قرار دهد.

در واقع، ایران کشوری است گره‌گامی (Tie Folded Country [Knot Country]) که دیگران را باید به همدیگر گره بزند؛ بدین معنا که، گاهی، برای حفظ منافع ملی کشور، می‌بایست رویه‌هایی را در سیاست خارجی خود پیشه کند که سبب گردد در کار دیگر کشورها، گره‌اندازی (Tie a Knot) شود، و، گاهی نیز، می‌بایست رفتارهایی را در سیاست خارجی خود، به‌بروز برساند که باعث شود در کار دیگر کشورها، گره‌گشایی (Undo a Knot) گردد. به‌دیگر سخن، درست است که ایران، کشوری است راهرویی در نظام

بین‌الملل کنونی، و، با چهار منطقه‌ی متفاوت در حوزه‌ی همسایگی، هم‌نشین شده و حوزه‌های همسایگی و منطقه‌ای را به حیطه‌های فرامنطقه‌ای، پیوند داده است، اما، می‌بایست دو نقش هم‌زمان کشور راه‌بند (Road Blocker Country) و کشور راه‌گشا (Road Opener Country) را در سیاست بین‌الملل ایفا کند. راه‌گشایی و راه‌بندی نیز، برخاسته از دلالتی و دادوستدپیشگی است. اعمال دو نقش به‌ظاهر متفاوت راه‌بندی و راه‌گشایی، وابسته است به گره‌زنی و گره‌گشایی؛ و، تنها، کشوری می‌تواند دو نقش هم‌زمان پارادوکسیکال را ایفا نماید که از خاصیت جغرافیایی پُل و پیوند برخوردار باشد و کشوری می‌تواند پُل و پیوند باشد که در ذات خود، میانه‌گاهی و راهرویی باشد. کلام کوتاه آن‌که، سکوت (به‌وقت تخریب مساجد اوغورها در چین) و فریاد (به‌وقت دستگیری یک رهبر مذهبی در بحرین) وقتی مستدل و موجه جلوه می‌کند که در مرام و مسلک سیاست خارجی یک کشور، منافع ملی از تعریف بسیار گسترده و شناور، برخوردار شده باشد. اما، اگر کردار و گفتار و پندار موجود در سیاست خارجی یک کشور، روزن تنگ باور به یک عقیده‌ی بسیار خاص را جلوه‌گر ساخت، هرگونه دوگانگی در رفتار را با دغل و کلک و حيله و فریب، همسنگ می‌کنند. البته، گام نخست برای عدول از سیاست خارجی ایدئولوژیک، سیاست خارجی مبتنی بر شبه‌منافع ملی است که جای بحث آن در این جا نیست. حضور و نمایان شدن ویژگی‌هایی همچون میانه‌گاهی و راهرویی و پیوندی و میان‌منطقه‌ای و پل، در سرشت و سرنوشت یک کشور، نشان‌دهنده‌ی آن است که دیگر نمی‌توان از یک رفتار یکدست و یکسان و همسان و تک‌چهره در سیاست خارجی و یا سیاست خارجی یک‌جهته و تک‌بعدی (One Dimensional Foreign Policy) بهره‌گرفت؛ بلکه، می‌بایست از یک سیاست خارجی چندگانه‌گرا (Multilateral Foreign Policy) بهره‌گیری نمود. به‌ویژه آن‌که همسایگان ایران نیز، از جهت‌های گوناگون (ثبات/بی‌ثباتی سیاسی، وضع نظام سیاسی، وضع اقتصادی، وضعیت فرهنگی، وضعیت دینی و مذهبی، نگاه به نظام بین‌الملل در دو سطح نظام سیاسی و جامعه، رابطه با ایران) با همدیگر بسیار متفاوت‌اند:

- افغانستان (دولت شکننده، شبه‌اقتدارگرا/شبه‌دموکراتیک، ضعیف، چندفرهنگی، تصلب دینی در سطح جامعه، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، ناهمسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، دوستی)

- پاکستان (دولت روبه‌زوال، شبه‌اقتدارگرا/شبه‌دموکراتیک، ضعیف/درحال توسعه، چندفرهنگی، تصلب مذهبی در سطح جامعه، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، ناهمسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، رقابت)
- عراق (دولت شکننده، شبه‌اقتدارگرا/شبه‌دموکراتیک، ضعیف/درحال توسعه، چندفرهنگی، رقابت شدید مذهبی، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، رقابت)
- ترکیه (ثبات سیاسی، دموکراتیک، قوی/توسعه‌یافته، تک‌فرهنگی، سکولار/لاییک، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، رقابت)
- بحرین (ثبات سیاسی، اقتدارگرا، رانتیر/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، مذهبی، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، ناهمسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، دشمنی)
- عمان (ثبات سیاسی، اقتدارگرا، رانتیر/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، مذهبی، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، دوستی)
- کویت (ثبات سیاسی، اقتدارگرا، رانتیر/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، مذهبی، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، رقابت)
- قطر (ثبات سیاسی، اقتدارگرا، رانتیر/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، مذهبی، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، رقابت)
- امارات متحده‌ی عربی (ثبات سیاسی، اقتدارگرا، رانتیر/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، مذهبی، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، دشمنی)
- عربستان سعودی (ثبات ضعیف سیاسی، اقتدارگرا، رانتیر/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، مذهبی، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، ناهمسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، دشمنی)
- روسیه (ثبات سیاسی، شبه‌اقتدارگرا / شبه‌دموکراتیک، الیگارشیک/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، سکولار/لاییک، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، رقابت/هژمون)

- آذربایجان (ثبات سیاسی، اقتدارگرا، رانتیر/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، مذهبی / سکولار، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، رقابت)
- ترکمنستان (ثبات سیاسی، اقتدارگرا، رانتیر/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، سکولار، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، رقابت)
- ارمنستان (ثبات سیاسی، دموکراتیک، درحال توسعه، تک‌فرهنگی، سکولار، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، دوستی)
- قزاقستان (ثبات سیاسی، اقتدارگرا، رانتیر/درحال توسعه، تک‌فرهنگی، سکولار، پذیرنده‌ی نظام بین‌الملل در سطح نظام سیاسی، همسو با جهانی‌شدگی در سطح جامعه، رقابت).

درواقع، امروزه، در سیاست بین‌الملل، هیچ کشوری قادر نیست بدون دیگران، زندگی کند و هیچ کشوری توان زیستن در انزوا را ندارد. ایران نیز، کشوری است که نمی‌تواند و نمی‌بایست که یکه و تنها رفتار کند؛ اما، از آن‌جایی که فرض گرفته شد که ایران کشوری است با ویژگی‌هایی گونه‌گون (میان‌گاهی و راهرویی و پیوندی و میان‌منطقه‌ای و پل)، درواقع، درست آن است که دیگران نیز نتوانند بدون ما و بدون در نظر گرفتن منافع ایران، به‌تنهایی، زیست کنند. سراسر سخن این است که بدون دیگران، ایران، نمی‌تواند در نظام بین‌الملل، زیست کند؛ و، بدون ما هم نباید دیگران بتوانند در نظام بین‌الملل، راه خود را بروند. در وضعیت کنونی، ایران، خودواحه‌پندار است؛ اما واحه‌ی گرفتار در یک نظام بین‌المللی سخت‌پیچیده و سخت‌گیر، اگر در سیاست خارجی خود، تنوع ایجاد نکند و از همسانی و یکدستی و یکسانی، خارج نشود و درست و به‌قاعدگی عقلانیت توسعه‌گرا رفتار نکند، در ورطه می‌افتد؛ درواقع، از واحه (Oasis) به ورطه (Abyss) افتادن، چندان پیچیده نیست و شاید هم سهل و ساده باشد، اما از ورطه بیرون آمدن، کاری است بسیار دشوار.

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی ایران پس‌انقلاب، وحدت جهان پاره‌پاره‌ی اسلام و بردن ده‌ها حکومت ناهمگن به‌سوی اتحاد و ائتلاف را از تکلیف‌های بنیادین خود، دانسته است؛ اما، وجود یک واقعیت غیراخلاقی، اما، بسیار قدرتمند را عامدانه فراموش نموده است؛ یعنی، زورمحوری را، به‌مثابه‌ی واقعیت روابط بین‌الملل، و قدرت‌محوربودن نظام بین‌المللی را، به‌منزله‌ی وجه‌هابزی و آکسیوماتیک سیاست بین‌الملل. آمریکا،

به‌عنوان قدرت هژمون، تضمین جریان انرژی منطقه به‌سوی غرب، پیشبرد فرآیند صلح خاورمیانه، تأمین و تضمین منافع اسرائیل، کنترل و مقابله با کشورهای مخالف منافع آمریکا، و ستیز با بنیادگرایی دینی و تروریسم و اسلام سیاسی ستیزنده را، مبنای بنیادین رفتار و کردار سیاست خارجی خود نموده است. اعتراض و مبارزه منفی و انتقاد خشم‌آلود ایران نسبت به نظام بین‌الملل، واکنش خصمانه‌ی دیگران را به‌همراه می‌آورد. بنابراین، این امر، دیگر بی‌طرفی به‌شمار نمی‌آید و نوعی ائتلاف ناخوانده و اعلام‌نشده را علیه ایران، پدید می‌آورد. آنچه گفتمان خاورمیانه‌ای ایران، خوانده شده و استوار بر سه‌پایه‌ی اسلام‌گرایی و استقلال‌گرایی و وحدت‌گرایی، گشته است در درون خود، عناصری را دارد که عبارت‌اند از: دفاع بی‌وقفه از آرمان فلسطین، تأکید بر محو دولت اسرائیل، پدیدآوردن هلال شیعی در عراق و بحرین و کویت و لبنان و عربستان و افغانستان، نفی حضور غرب در منطقه، تعامل توأم با برتری‌جویی بر کشورهای منطقه، و ایجاد برتری در منطقه با هدایت ایران. این موضع‌گیری‌ها، به‌طرزی آشکار، نه‌تنها اعلان نبرد به آمریکا، بلکه، اعلان جنگ به نظام بین‌الملل است؛ زیرا، برخلاف ظاهر رقابت‌های سهمگین موجود بر سر کسب برتری در عرصه‌ی اقتصاد بین‌الملل، کشورها، امروزه، مجبور شده‌اند، دست‌کم، قواعد اقتصاد سرمایه‌دارانه را، بپذیرند. بنابراین، گرچه خلاف اخلاق است، اما، کشورهای قدرتمند، در پاسداشت برتری خود و رفع نیازمندی‌های خود و کسب منفعت از دیگران، موافق قانون جنگل، عمل می‌کنند و حتی از تخریب سازنده نیز، ابایی ندارند؛ اصطلاحی فریبنده، که حکایت از تجاوز رسمی و دسته‌جمعی کشورها، به کشور هدف، برای تقسیم و تسهیم بازار مصرف، می‌کند. با این همه، ما، در عرصه‌ی سیاست خارجی، تنها در حوزه‌هایی به کش دست‌زده‌ایم که با انتظارات عقیدتی/انقلابی موجود در محتوای زمامداری کشور، همسان‌اند. در این معنا، در حوزه‌ی تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران، آسیای مرکزی (با ویژگی‌های پیوستار حوزه‌ی تمدنی ایران و با خاصیت تجزیه‌شوندگی)، افغانستان (با ویژگی‌های پیوستار حوزه‌ی تمدنی ایران و فقدان قدرت کافی در نگهداشت یکپارچگی)، آذربایجان (با ویژگی‌های تعرض‌های فزاینده به یکپارچگی سرزمینی ایران و گسترش فزاینده‌ی باور به پان‌ترکیسم)، ترکیه (با ویژگی‌های نگاه به شرق و پیدایش برتری‌جویی نعثمانی‌گرا)، پاکستان (با ویژگی بحران زوال و تجزیه‌ی فرارو)، عراق (با ویژگی بحران یکپارچگی و فروپاشی مضمحل در ساختار حقوقی کشور)، روسیه (با ویژگی گسترش‌گرایش‌های توسعه‌خواهانه)، و چین (با ویژگی پویاشدن شتابان فرآیند تبدیل به قدرت جهانی)، به‌سود برخی از کشورهای خاورمیانه (لبنان، سوریه، فلسطین، و اسرائیل)، فراموش شده است. سیاست خارجی ایران، یک

سیاست خارجی نشانمند (Branding) و لوگوستریک (Logocentric) است که می‌توان برای آن، شهرتی خاص، در نظر گرفت؛ زیرا، با چهار نشانه و لوگو، آمیخته شده که بدون آن‌ها، فاقد معنا است: اسرائیل، فلسطین، لبنان، و سوریه. در واقع، چهار نشانه‌ی نامبرده، تبدیل به حقیقتِ خدشه‌ناپذیر و کلام جاوید سیاست خارجی ایران شده‌اند؛ تاجایی که، محور شدن یک کلام و سرکوب نمودن باقی کلام‌ها به پای آن یک کلام، سبب شده است هرگاه از سیاست خارجی ایران، سخنی به میان آید، همگان گمان کنند که می‌بایست در باب چهار نشانه‌ی نام‌بردارِ عربی - اسرائیلی باشد. اکنون، به نظر می‌رسد راه درست در سیاست خارجی ایران این است که چهار گوشه‌ی ایران، می‌بایست چهار نوع سیاست خارجی گوناگون، داشته باشند: الف) هندگرا - شرق دورگرا [اقتصادمحور]، ب) آسیای مرکزی گرا - روسیه گرا [رقابت محور]، پ) قفقاز - اروپاگرا [حمایت محور]، ت) عربی - اسرائیل گرا [صلح محور/کم تنش]. در واقع، سیاست خارجی مرکز گرای ایدئولوژیک پایتخت محور (Centrifugal Ideological Metropolitan Foreign Policy) پس زده و سیاست خارجی ایران از همسانی و تک چهرگی، بیرون آورده شود.

کتابنامه

1. Brown, C. (2001). *Understanding International Relations*. New York: Palgrave.
2. Coulombis, T.; Wolf, J. (1990). *Introduction to International Relations: Power and Justice*. New Jersey: Prentice-Hall.
3. Fararavi, J. (2008). [*Thesaurus Dictionary: Classification of Spectrum of Persian Vocabulary*]. Tehran, Iran: Hermes. [In Persian].
4. Ghasemi, F. (2009). [*Theories of International Relations*]. Tehran, Iran: Mizan. [In Persian].
5. Ghavam, A. (2006). [*Principals of Foreign Policy and International Politics*]. Tehran, Iran: Samt. [In Persian].
6. Hill, C. (2008). [*Transformative Nature of Foreign Policy*]. [Persian Translation By: Alireza Tayyeb and Vahid Bozorgi]. Tehran, Iran: Research Institute of Strategic Studies. [In Persian].
7. Holsti, C. J. (2001). [*Foundations of Analysis of International Politics*]. [Persian Translation By: Bahram Mostaghimi and Masoud Taromsari]. Tehran, Iran: Institute of Political and International Studies. [In Persian].
8. Hudson, V. (2007). *Foreign Policy Analysis: Classic and Contemporary Theory*. London: Rowman & Littlefield.
9. Jackson, R.; Sorensen, G. (2007). *Introduction to International Relations: Theories and Approaches*. New York: Oxford University Press.
10. Karimipour, Y. (2001). [*Introduction on Iran and its Neighbors: Tension and Threat*]. Tehran, Iran: Daneshgah Tarbiyyat Moallem. [In Persian].

11. Karimipour, Y. (2015). [*Geography; First in the Service of the Peace: Look at the Iran and the Neighbors' Relationships*]. Tehran, Iran: Entekhab. [In Persian].
12. Kazez, J. (2013). [*The Weight of Things: Philosophy and Good Life*]. [Persian Translation By: Abbas Mokhber]. Tehran, Iran: Agah. [In Persian].
13. Lawson, S. (2012). *International Relations*. Cambridge: Polity.
14. Macridis, R. (1989). *Foreign Policy in World Politics*. New Jersey: Prentice-Hall.
15. Nolan, C. (2002). *The Greenwood Encyclopedia of International Relations*. London: Greenwood Publishers, Vol. 2.
16. Plano, J.; Olton, R. (1988). *The International Relation Dictionary*. California, Longman Western Michigan University.
17. Ramazani, R. (1966). *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs, 1500-1941*. Charlottesville: University Press of Virginia.
18. Rust, B.; Star, H. (2002). [*World Politics: Limitations and Policies of Choice*]. [Persian Translation By: Ali Omidi]. Tehran, Iran: Ministry of Foreign Relations. [In Persian].
19. Shootar, S. (2007). [*Cognition and Understanding of Political Geography's Concepts*]. [Persian Translation By: Seyyed Hamed Raziee]. Tehran, Iran: Samt. [In Persian].
20. Singh, G. (2009). *Encyclopaedia of International Relation and Politics*. Vol.1: International Relation, New Delhi: Alfa.
21. Smith, S. (2017). Foreign Policy is Constructed by States: Social Construct and Theory of International Relations. cited in: Kobalkova, V. [*Foreign Policy in Constructed World*]. [Persian Translation By: Mehdi Mirmohammadi and Alireza Khosravi]. Tehran, Iran: Research Institute of Strategic Studies, 57-81. [In Persian].
22. Smith, S.; Headfield, E.; Donn, T. (2012). [*Foreign Policy: Theories, Players and Case Studies*]. [Persian Translation By: Amirmohammad HajiYousefi, Mohsen Mahmmodi and Ayoob Karimi]. Tehran, Iran: Samt. [In Persian].
23. Touris, C.; Eronson, E. (2016). [*Who Was? Who Was? Why and How Justify our Wrongs?*]. [Persian Translation By: Sama Gharaee]. Tehran, Iran: Goman. [In Persian].